

بررسی پنج روایت از «نسبی‌گرایی شناختی»*

□ هاوارد سنکی

ترجمه: پیروز فطورچی

اشاره

با اینکه مدتها نسبی‌گرایی کاملاً مردود بود اما گروهی از فیلسوفان معاصر علاقه وافری به ادعاهای نسبی‌گرایانه نشان می‌دهند. این درحالی است که شماری دیگر، نسبی‌گرایی را تهدیدی بسیار جدی برای تعقل انسان تلقی می‌کنند. در این موارد، یکی از وظایف مهم فلسفی، تنقیح و تبیین محل بحث است بدین منظور در این مقاله به گستره‌ای از روایت‌های موجود در نسبی‌گرایی و تمایز آنها اشاره می‌شود. علاوه بر این، نویسنده با آرایه تحلیل‌هایی نشان می‌دهد هر یک از روایت‌ها با مشکلاتی جدی روبه‌رو است.

مترجم بر خود لازم می‌داند از لطف و عنایت نویسنده محترم پروفیسور هاوارد سنکی (Howard Sankey) استاد فلسفه دانشگاه ملبورن استرالیا به جهت ارسال این مقاله کمال سپاسگزاری را ابراز نماید.

مسئله نسبی‌گرایی

روزگاری، نسبی‌گرایی به جهت آنکه دچار مشکل «تهافت» (incoherent) بود به‌طور گسترده رد می‌شد. اما برخی فیلسوفان معاصر، علاقه و آفری به ادعاهای نسبی‌گرایانه دارند. اینک برای شماری از فیلسوفان علم، انکار وجود معیارهایی عینی برای ارزیابی نظریه‌های علمی، امری رایج است. آن دسته از صاحب‌نظران در حوزه فلسفه زبان که از ضد-واقع‌گرایی (anti-realism) پیروی می‌کنند معتقداند «صدق» امری است که در درون زبان یا شاکله‌های مفهومی (conceptual schemes) تحقق می‌یابد. برخی شخصیت‌ها در متافیزیک معاصر تقریباً همین سخنان را درباره واقعیت مطرح می‌سازند. تأمل درباره تنوع وسیع باورها و اعمالی که مردمان مختلف در بهینه جهان انجام می‌دهند برخی را واداشته است تا بپندارند عمل درست و باور صادق به فرهنگ هر فرد وابسته است.

اما ادعاهای نسبی‌گرایانه همچنان محل مشاجره و بحث است. امروزه هنوز صاحب‌نظرانی هستند که معتقداند بدون «معیار عینی» (objective standard) نمی‌توانیم تمایز معقولی را میان نظر خوب و احمقانه برقرار سازیم. آنان اعتقاد دارند بدون وجود معیارهایی که براساس آنها بتوانیم اعمال و باورهایمان را بسنجیم هیچ باور و عملی را نمی‌توانیم خوب یا عقلانی (rational) تلقی کنیم. این گروه از فیلسوفان، نسبی‌گرایی را تهدیدی بسیار جدی برای تعقل انسان به‌شمار می‌آورند که تمام پیشرفت‌هایی را که متفکران برجسته و سخت‌کوش در طول قرن‌ها در مسیر اندیشه عقلانی (rational thought) به‌بار آورده‌اند یکسره نابود می‌سازد.

هنگامی که بحث درباره یک مکتب آغاز می‌شود یکی از وظایف مهم فلسفی آن است که مسئله مورد بحث را با ارایه تمایزهای مربوط به آن تنقیح کنند. هدف ما در این نوشتار آن است که تنوع مواضع مختلف نسبی‌گرایانه را بررسی نماییم. بدین منظور پنج روایت از نسبی‌گرایی شناختی^{**} (cognitive relativism) را متمایز خواهیم ساخت. در اینجا صورت‌های غیر-شناختی (non-cognitive) از نسبی‌گرایی مانند نسبی‌گرایی اخلاقی (ethical relativism) و برخی از دیدگاه‌های نسبی‌گرایانه درباره شیوه‌های عمل فرهنگی (cultural practice)، مورد نظر ما نیست. با تحلیل‌هایی که ارائه می‌کنیم روشن خواهد شد که «نسبی‌گرایی شناختی» با مشکلات جدی مواجه است. هدف اصلی من آن است که نشان دهم در این مواضع، دامنه‌ای از روایت‌های

متنوع و ممکن وجود دارد.

نسبی‌گرایی در عقلانیت (Relativism about rationality)

نخستین روایت از نسبی‌گرایی که مدّ نظر قرار می‌دهیم «نسبی‌گرایی در عقلانیت» است. شاید آشکارترین شکل این روایت، در کارهای اخیر در حوزه فلسفه علم رخ داده باشد. براساس دیدگاه سنتی که گروه متنوعی از فیلسوفان تجربه‌گرا در قرن بیستم از آن حمایت می‌کردند علم، زیر سیطره روش علمی قرار دارد که در میان دانشمندان در همه شاخه‌ها متداول است. البته درباره جزئیات دقیق روش علمی، دیدگاه‌های مختلفی ابراز شده است اما عموماً بر این باوراند که این روش، مستلزم استفاده از مشاهده و شیوه‌هایی از استنباط است که بر پایه‌هایی عقلانی استوار شده‌اند. جزئیات روش علمی هرچه باشد عموماً معتقداند که معیارهایی عینی را برای ارزیابی نظریه‌های علمی فراهم می‌آورد.

بخش عمده کارهایی که اخیراً در حوزه فلسفه علم انجام شده است این دیدگاه را که: «علم، زیر سیطره روش علمی پایدار قرار دارد»؛ طرد می‌کند. اینک تمایل به این نگرش ایجاد شده است که معیارهای به کار گرفته شده در علم به حساب چارچوب‌های نظری (theoretical frameworks) یا زمینه‌ای که دانشمندان در آن کار می‌کنند تنوع می‌یابد. پال فیرابند (Paul Feyerabend) استدلال کرد در مقاطعی خاص، عملکرد دانشمندان واقعی، همه «قوانین روش شناختی» را نقض کرده است. تامس کوهن (Thomas Kuhn) نیز احتجاج کرد که بسیاری از معیارهای (standards) مورد استفاده در ارزیابی راه حل‌های ارائه شده برای مشکلات علمی، در ساختارهای نظری (theoretical structures) بزرگ‌تری محصوراند که او آنها را «پارادایم» (paradigm) می‌خواند.

انکار وجود روش علمی تثبیت شده، غالباً به عنوان نسبی‌گرایی در «عقلانیت علمی» تلقی می‌شود زیرا این دیدگاه، مستلزم آن است که باور عقلانی در علم، به حسب زمینه‌های نظری (theoretical context) یا تاریخی - که دانشمندان در آن کار می‌کنند - امری نسبی است. به تعبیر دیگر، گمان می‌شود پیروی از باورهایی که براساس معیارهایی خاص در زمینه‌ای معین ارزیابی شده‌اند با پیروی از باورهایی که براساس معیارهای موجود در زمینه‌ای دیگر ارزیابی شده‌اند از

نظر عقلانی برابری را برانند [و هیچ رجحانی بر یکدیگر ندارند]. به‌طور خلاصه، تنوع معیارها موجب «نسبیت در عقلانیت» می‌شود.

اما باید توجه کنیم گفتن اینکه: «در اصول به کار گرفته شده در علم، به‌حسب زمینه‌های مختلف، تنوع را مشاهده می‌کنیم»، غیر از آن است که از این سخن، نسبی‌گرایی را استنتاج نماییم. زیرا برای آنکه عقلانیت، امری نسبی باشد کافی نیست که صرفاً معیارهای متنوع داشته باشیم؛ چراکه تنوع در معیارها، ادعایی توصیفی (descriptive) است که فاقد هرگونه توان الزام‌آور [=هنجارین (normative)] می‌باشد. برعکس، ادعای اینکه، فلان باور، باوری عقلانی است به‌معنای حکم به این است که از ارزش قابل قبول برخوردار می‌باشد. این، [نه صرفاً توصیف بلکه] نوعی ارزیابی به‌شمار می‌آید.

بنابراین برای حصول نسبیت در عقلانیت نه تنها باید معیارها متنوع باشند بلکه صرف خشنود شدن به مجموعه‌ای از معیارها را باید یک ارزش عقلانی برای یک باور به‌شمار آوریم. اگر این مطلب، صحیح باشد آنگاه عقلانیت به‌حسب زمینه‌ای که در آن قرار دارد نسبی خواهد بود. در این معنا، هر باوری که براساس معیارهای مربوط به زمینه‌ای خاص تأیید شود عقلانی [=معقول] شمرده می‌شود. از آنجا که هر باور براساس برخی معیارهای مفروض می‌تواند قابل تأیید باشد نتیجه آشکار این‌گونه نسبیت آن است که یک باور می‌تواند همانند دیگر باورها، عقلانی [=معقول] شمرده شود.

مقدمه ضروری در استدلال برای اثبات «نسبی‌گرایی در عقلانیت» آن است که برای حصول عقلانیت، فقط پیروی از مجموعه‌ای از معیارها [هرچه می‌خواهند باشند] کافی است و چیز دیگری لازم نیست. از این رو انکار معیارها یا قوانین روش‌شناختی تشبیه شده، با نسبیت تمام عیار در باورهای معقول فاصله زیادی دارد زیرا انکار مزبور، مستلزم آن نیست که باور مطابق با مجموعه خاصی از معیارها و باوری که با مجموعه دیگری از معیارها سازگار است از نظر ارزش عقلانی برابر باشند. انکار وجود یک روش‌شناسی پایدار صرفاً به‌معنای انکار ثبات اصول حاکم بر تفکر عقلانی است و این، مستلزم آن نیست که عقلانیت یک باور، با مجموعه‌ای از معیارهای منطبق با آن تضمین شده باشد. [به نحوی که نتوانیم آن را با معیارهای دیگر مورد ارزیابی قرار دهیم و نهایتاً به نسبیت‌گرایی در عقلانیت دچار شویم]

نسبی‌گرایی در صدق (Relativism about truth)

تمایز نهادن میان «نسبی‌گرایی در صدق» و «نسبی‌گرایی در عقلانیت» امری ضروری است. «نسبی‌گرایی در عقلانیت» می‌گوید عقلانیت به زمینه‌های تاریخی یا نظری وابسته است و به حسب این زمینه‌ها نسبی است. اما «نسبی‌گرایی در صدق» این ادعا را مطرح می‌سازد که صدق هر باور یا گزاره به حسب زمینه‌ای که در آن قرار دارد امری نسبی می‌باشد. جدای از بحث درباره «نسبی‌گرایی در عقلانیت» امروزه فیلسوفان هنوز هم «نسبی‌گرایی در صدق» را به‌عنوان دیدگاهی که دچار «تهافت» و «تناقض ذاتی» (self-refu) است به‌طور گسترده رد می‌کنند.

با همان نگاه نخست آشکار می‌شود که «نسبی‌گرایی در صدق» در مقایسه با «نسبی‌گرایی در عقلانیت» از مقبولیت کمتری برخوردار است. برای پی بردن به دلیل این امر، فرض کنید صدق یک گزاره به حسب زمینه‌های مختلف، امری نسبی شمرده می‌شود. این نحو از نسبی دانستن صدق، مستلزم آن است که گزاره‌ای مانند P بتواند در یک زمینه، صادق و در زمینه‌ای دیگر کاذب باشد. این سخن به دلیل آنکه به تناقض می‌انجامد دچار «تهافت» است زیرا دلالت می‌کند گزاره P و نقیض آن هر دو صادق‌اند. از این رو باید بگوییم این نوع از نسبی‌گرایی به «تهافت» مبتلا است.

همچنین «نسبی‌گرایی در صدق»، «خودشکن» (self-defeating) است. پیرو «نسبی‌گرایی در صدق» می‌گوید صدق، نسبی است. پرسشی که اینجا مطرح می‌شود آن است که خود این تعبیر را چگونه باید تلقی نماییم؟ آیا درستی و صدق نسبی‌گرایی را باید ادعایی مطلق (absolute) به‌شمار آوریم یا نسبی؟ فرض کنید «نسبی‌گرایی در صدق» را ادعایی مطلق بدانیم یعنی در این مورد، صدق، نسبی نباشد، در این صورت، همان‌چه که اظهار شده بود انکار شده است. به عبارت دیگر، این دیدگاه در عین آنکه می‌گوید صدق، نسبی است ولی خود این اظهار نظر را «غیرنسبی» (non-relative) می‌داند. از سوی دیگر، اگر نسبی‌گرایی را هم به حسب زمینه‌های مختلف، نسبی بدانیم آنگاه «نسبی‌گرایی» برای نسبی‌گرایان، درست و برای غیرنسبی‌گرایان، نادرست خواهد بود. در این صورت اگر این دیدگاه که صدق، امری نسبی است از دید غیرنسبی‌گرایان، کاذب باشد لازمه‌اش آن است که نسبی نبودن صدق برای غیرنسبی‌گرایان، دیدگاهی صادق و درست به‌شمار می‌آید و در صورتی که صدق، غیرنسبی باشد آنگاه «نسبی‌گرایی» نادرست و کاذب خواهد

بود. بدین سان، این ادعا که نسبی‌گرایی به‌طور نسبی، صادق است نیز به انکار و ردّ تعبیر نسبی‌گرایانه می‌انجامد. براساس این‌گونه دلایل، «نسبی‌گرایی در صدق» از وجهه نامطلوبی در فلسفه برخوردار است. اما در آثار کوهن و فیرابند در موضوع «تحول نظریه‌های علمی» (scientific theory change) پیشنهادی به چشم می‌خورد که ممکن است به‌طور محدود، زمینه‌ای را برای «نسبی‌گرایی در صدق» فراهم کند. آنان این پیشنهاد را در تز خود دربارهٔ اینکه: «برخی نظریه‌های علمی به دلایل معناشناختی (semantic) با یکدیگر، قیاس‌ناپذیر (incommensurable) اند؛ مطرح می‌سازند. براین اساس، برخی نظریه‌های متوالی (successive) و رقیب در چارچوب دستگاه‌هایی مفهومی (conceptual apparatus) عمل می‌کنند که با یکدیگر متفاوت‌اند. کوهن و فیرابند استدلال می‌کنند که در گذر از میان نظریه‌هایی که از نظر مفهومی متفاوت‌اند نوعی تبدل معناشناختی (semantic shift) در واژگان رخ می‌دهد که نتیجه آن، ناکامی در ترجمهٔ تعبیری است که نظریه‌ها به کار می‌گیرند.

فرض کنید گزاره‌ای مانند P به تئوری T چنان مرتبط باشد که نه صدقش و نه کذبش را نمی‌توانیم از T به چارچوب نظریهٔ دیگری که T' می‌خوانیم انتقال دهیم. اگر P درست باشد آنگاه به یک معنای توانیم صدق P را به T مرتبط بدانیم و حتی اگر صدق P وابسته به T نباشد باز نمی‌توانیم P را از T به T' انتقال دهیم. همچنین P را نیز نمی‌توانیم در T' صورت‌بندی نماییم. بنابراین صدق P با T پیوند دارد، به این معنا که تعبیر و صدق P در چارچوب T خواهد بود درحالی که نه P و نه عدم P توسط T' بیان‌شدنی نیستند. این دیدگاه با «نسبی‌گرایی در صدق» فاصله دارد زیرا براساس «نسبی‌گرایی در صدق» P به‌عنوان گزاره‌ای تلقی می‌شود که در یک نظریه، درست و در نظریهٔ دیگر، نادرست خواهد بود. اما این عقیده که می‌توانیم گزاره‌ای صادق داشته باشیم که تنها از منظر تئوریک خاصی، دسترس‌پذیر است شاید همان سخنی باشد که پیروان «نسبی‌گرایی در صدق» در صدد بیان آن‌اند. زیرا این‌گونه نسبی‌گرایان منکر آن‌اند که صدق را بتوانیم مستقل از نظریه‌ها در نظر بگیریم و از سوی دیگر، به‌نظر می‌رسد «قیاس‌ناپذیری» نیز ارتباط نزدیکی میان صدق گزاره‌ها و نظریه‌هایی که آن گزاره‌ها را ادا می‌کنند برقرار می‌سازد.

نسبی‌گرایی معرفت‌شناختی (Epistemological relativism)

روایت سوم نسبی‌گرایی که در صدد تبیین و تمییز آنیم آمیزدای از دو روایت پیشین به‌شمار می‌آید. این روایت از ترکیب این عقیده که: «صدق، نسبی است»؛ و این دیدگاه که: «عقلانیت نیز نسبی می‌باشد» پدید می‌آید. فیلسوفان به‌طور سنتی معرفت را به‌عنوان باور صادقِ موجه (justified true belief) تصویر کرده‌اند به این معنا که معرفت، باوری است که به‌طور عقلانی ابراز شود و صادق باشد. با ترکیب «نسبی‌گرایی در صدق» و «نسبی‌گرایی در عقلانیت» به «نسبی‌گرایی معرفت‌شناختی» یا «نسبی‌گرایی در معرفت» (relativism about knowledge) می‌رسیم.

براساس این نوع از نسبی‌گرایی، معرفت به‌حسب زمینه‌های مختلف، امری نسبی است. آنچه برای افراد یک فرهنگ یا پیروان یک نظریه علمی، معرفت به‌شمار می‌آید به زمینه فرهنگی یا تئوریک آنها بستگی دارد. با پذیرش اینکه: «صدق و باور معقول، وابسته و مرتبط به زمینه‌اند»، باور به P در صورتی معرفت تلقی می‌شود که در آن زمینه، صادق بوده و به‌طور عقلانی، باور به آن تعلق گرفته باشد. لازمه این سخن آن است که معرفت در زمینه‌ای خاص، ممکن است در زمینه‌ای دیگر، معرفت تلقی نشود. برای مثال P شاید به‌حسب ارتباط با زمینه‌ای خاص، صادق باشد و به‌طور عقلانی باور به آن تعلق گرفته باشد اما همین P در ارتباط با زمینه‌ای دیگر، کاذب باشد و از نظر عقلانی، باور به آن تعلق نگیرد.

جالب آن است که مقبولیت این نوع از نسبی‌گرایی در ملاحظه با مبحث عقلانیت هرچقدر باشد اما از منظر «نسبی‌گرایی در صدق» بسیار ناپذیرفتنی می‌نماید. می‌توانیم دقیقاً به شیوه‌ای مشابه با آنچه برعلیه «نسبی‌گرایی در صدق» گفته شد استدلال کنیم «نسبی‌گرایی معرفت‌شناختی» هم دچار تهافت است و هم به «خودشکنی» مبتلا است که این مشکل برای «نسبی‌گرایی معرفت‌شناختی» مطلوب نخواهد بود. اما طرفداران این دیدگاه ممکن است برای بهبود موقعیت‌شان از دو روایت بعدی که به آنها خواهیم پرداخت کمک بگیرند.

نسبی دانستن واقعیت (Relativism about reality)

گاهی گفته می‌شود نحوه وجود جهان و خود واقعیت به باورها و نظریه‌هایی که معتقدیم وابسته‌اند یا دست کم از آنها تأثیر می‌پذیرند. این گفته کوهن که: «جهان با تحول پارادایم علمی

تغییر می‌یابد»، به‌طور تلویحی دلالت بر چنین موضعی دارد (تامس کوهن ۱۹۷۰: ۱۱۱). این موضع می‌تواند تحول پارادایم را به منزله سفر در فضا تصویر کند. به تعبیر کوهن، گویی جامعه متخصص ناگهان به سیاره دیگری سفر می‌کنند (تامس کوهن ۱۹۷۰: ۱۱۱). این نحوه تبدیل جهان، مضمونی ثابت در بحث کوهن درباره انقلاب‌های علمی (scientific revolutions) به‌شدت می‌آید. مثلاً وی می‌گوید پس از وقوع یک انقلاب، دانشمندان در قبال جهان متفاوتی واقع می‌شوند. نشان می‌دهند.

این نحو نسبی‌گرایی، جهان یا واقعیتی را که دانشمندان به کاوش در آن می‌پردازند به نظریه‌ای که آنها پذیرفته‌اند وابسته می‌سازد. به دشواری می‌توانیم برای این دو دیدگاه، معنای محصلی در نظر بگیریم زیرا این نگرش، مشابه این ادعای نامعقول است که: «هرگاه دانشمندان، نظریه‌ها را تغییر می‌دهند واقعیت‌های جدیدی سر برمی‌آورند.» از این ادعا بدتر آن است که گفته شود: «واقعیت‌های متعدد و بدیلی وجود دارند که دائماً با تحول نظریه‌ها جایگزین یکدیگر می‌شوند.»

معمولاً دیدگاه‌هایی مانند آنچه کوهن درباره تحول جهان مطرح می‌سازد را صورتی از نسبی‌گرایی تلقی نمی‌کنند زیرا این دیدگاه، واقعیت را به تفکر انسان وابسته می‌سازد و از این رو، به نظر می‌رسد بیش‌تر، روایتی از دیدگاهی باشد که سنتاً ایده‌آلیسم خوانده می‌شود. به‌طور کلی ایده‌آلیسم، دیدگاهی است که می‌گوید آنچه وجود دارد یا خودش امر ذهنی است یا وجودش به فعالیت ذهن، وابسته است. این‌گونه نگرش ایده‌آلیستی، عقیده به واقعیت عینی را که (objective reality) وجودش از تفکر و تجربه انسان مستقل است نفی می‌کند.

در اینجا می‌توانیم موضعی معتدل‌تر را مطرح کنیم که از نگرش ایده‌آلیستی درباره تحول جهان، معقول‌تر است. این دیدگاه، وجود واقعیت فیزیکی را که بیرون از ما و یا شاید هم ورای فهم ما است و مستقل از تفکر و تجربه انسان تحقق دارد می‌پذیرد. براساس این دیدگاه، تنها جهانی که در دسترس ما قرار دارد، جهانی «شکل داده شده» (made-up world) است. این جهان شکل داده شده، تا حدودی محصول تفکر و عمل انسان است و می‌تواند با تحول در تفکر و عمل انسان، متحول گردد. اما آن، فقط نتیجه تفکر و عمل انسان نیست. واقعیت مستقلی که ورای تفکر انسان قرار دارد محدودیت‌ها و قیودی را بر «جهان شکل داده شده» اعمال می‌کند زیرا در قالب تجربه حسی بر ما تأثیر می‌گذارد. بنابراین ما باید ساخته‌های خود را به گونه‌ای قالب‌ریزی نماییم تا با

شکل خام‌اشیایی که از راه حواسمان آشکار می‌شوند تناسب داشته باشند. این روایت از نسبی‌گرایی با این وظیفه دشوار روبه‌رو است که باید از دیدگاه ایده‌آلیستی نامعقول و افراطی درباره تحول جهان که سراسر واقعیت را نادیده می‌گیرد اجتناب نماید. از یک سو، این نوع نسبی‌گرایی باید از بها دادن بیش از حد به تجربه در تثبیت شاکله‌های باورها پرهیزد و الا چشم‌انداز محدودی برای تنوع اساسی در جهان شکل داده شده وجود خواهد داشت و از سوی دیگر، این روند نباید کاملاً مهارگسیخته باشد و گرنه تفاوتی میان مفهوم «واقعیت ساخته شده» که قایلان به دیدگاه ساخت‌گرایی مطرح می‌سازند و «تحول جهان» (world-change) که ایده‌آلیست‌ها به آن معتقداند، باقی نمی‌ماند.

نسبی‌گرایی مفهومی (Conceptual relativism)

یکی از راه‌های حفظ واقعیت مستقل از ذهن، و توجه به آن در هنگام انتقال معرفتی، تمسک به «نسبی‌گرایی مفهومی» است. «نسبی‌گرایی مفهومی» عبارت است از دیدگاهی که براساس آن، شاکله‌های مفهومی متعددی وجود دارند که هیچ‌یک از آنها نسبت به دیگری برتری ندارد یا دست‌کم نمی‌توان این برتری را نشان داد. براساس این دیدگاه، واقعیت فی‌نفسه، یک شیء کانتی (Kantian thing) است که در پس نقابی از «نمودها» مخفی است. این تلقی از صدق و واقعیت، توسط کسانی صورت می‌گیرد که شاکله مفهومی خاصی را به کار می‌گیرند. در نتیجه، از نقطه نظر معرفت‌شناسی، باورها و نظریه‌هایی که به شدت با هم متخالف‌اند ولی در چارچوب یک شاکله مفهومی تبیین می‌شوند، نسبت به دیگر باورها و نظریه‌هایی که در شاکله مفهومی متفاوتی تشریح می‌گردند بهتر یا بدتر نیستند. اما «شاکله مفهومی» چیست؟

اینکه شاکله مفهومی چه باشد بستگی به نوعی از «نسبی‌گرایی مفهومی» دارد که مورد نظر قرار می‌گیرد. به‌طور کلی شاکله مفهومی عبارت است از مجموعه‌ای از مفاهیم که با واژگان توصیفی خاصی همراه است. گاهی شاکله‌های مفهومی را به‌عنوان نظام‌هایی بنیادی از مقولات می‌دانند که به‌وسیله آنها جهان به انواع متنوعی از اشیا تقسیم می‌شود. براساس نگرش نومینالیستی گاهی شاکله‌های مفهومی با مجموعه گزاره‌های زبانی طبیعی خاص یا زبان‌هایی که با آن ارتباط نزدیک دارند یکی انگاشته می‌شوند.

همچنین شاکله‌های مفهومی را شاید بتوانیم به‌عنوان موجودات منطقه‌ای تر تلقی کنیم

مانند «دستگاه مفهومی» در یک نظریه خاص. شیمی مبتنی بر فلوزیستون (phlogiston) در قبال شیمی مبتنی بر اکسیژن نمونه‌ای از دستگاه‌های مفهومی بدیل را نشان می‌دهد. شیمی دانانی که در قرن هیجدهم، این علم را بر فلوزیستون مبتنی ساخته بودند از اشیایی مانند فلوزیستون، هوای محتوی فلوزیستون، هوای تخلیه شده از فلوزیستون و هوای قابل احتراق سخن می‌گفتند. شیمی دانانی که از وجود اکسیژن طرفداری می‌کردند به پیروی از لاوازیه (Lavoisier)، مفاهیم آشناتری مانند اکسیژن، هیدروژن و نیتروژن را به کار می‌گرفتند. نظریه‌های فلوزیستون و اکسیژن، نمونه‌هایی از نظریه‌های علمی به‌شمار می‌آیند که دستگاه‌های مفهومی متمایزی را برای مجموعه مشترکی از پدیده‌ها به کار می‌گرفتند.

«نسبی‌گرایی مفهومی» از بازاندیشی درباره «شاکله‌های متعدد مفهومی» و نیز نقش مفاهیم در شناخت (cognition) پدید می‌آید. شاکله مفهومی هم در توصیف حقیقت مشاهده شده (observed fact) و هم در توضیح مشاهده، میان مشاهده‌گر و واقعیت حایل می‌شود. براین اساس، برای هیچ‌یک از افراد انسان ممکن نیست بتواند خود را از دستگاه مفهومی ذاتیش جدا سازد و به نظاره یا تشریح واقعیت به صورت ناب و خالص، بپردازد. ذات واقعیت - جدای از پوشش‌های مفهومی آن - چیزی نیست که از نظر معرفتی، برای ما دسترس پذیر باشد. از آنجاکه زایل نمودن همه شاکله‌های مفهومی از انسان، شدنی نیست، بنابراین اتخاذ موضعی بی‌طرفانه، ورای شاکله مفهومی خاصی که هر کس دارد و مقایسه آن با واقعیت نیز امری ناممکن است. به همین ترتیب، هیچ‌کس هرگز نمی‌تواند به فراتر از تمام شاکله‌های مفهومی گام نهد و شاکله‌های مفهومی رقیب و بدیل را با واقعیت مقایسه کند.

برآیند این دیدگاه آن است که هرگز ممکن نیست در موضعی قرار گیریم که بگوییم بعضی شاکله‌های مفهومی نسبت به برخی دیگر، تطابق بهتری با ساختار قطعی و مطلق اصل جهان دارد. به تعبیر دیگر، آزمودن شاکله‌های مفهومی مختلف با واقعیت، برای پی بردن به اینکه کدام شاکله مفهومی به درستی از خود واقعیت حکایت می‌کند امری غیرممکن است. بنابراین نمی‌توانیم دریابیم یک نظریه و شاکله مفهومی متعلق به آن، درست است ولی نظریه دیگر با شاکله مفهومی متفاوتی که دارد نادرست است.

به همین ترتیب، چون بیرون آمدن از لباس شاکله‌های مفهومی، شدنی نیست پس ابزار بی‌طرفانه‌ای برای مقایسه نظریه‌های رقیب، که از «شاکله‌های مفهومی» متفاوت و بدیل

برخوردارند وجود ندارد. براین اساس، طرفداران نظریه‌های رقیب نمی‌توانند به جملات بی‌طرفانه و خنثی (neutra statements) تمسک کنند که آن جملات بتوانند بیانگر قراین یا معیارهای ارزیابی برای سنجش نظریه‌های رقیب باشند. زیرا طرفداران نظریه‌های رقیب، نوعی از معیارها و گزاره‌های مشاهده‌تی (observation statements) را می‌پذیرند که براساس «شاکله‌های مفهومی» آنان بیان می‌شود. اگر این سخنان را بپذیریم آنگاه به مشاهده‌های خنثی [=بی‌طرفانه] (neutral observation) که در قالب اصطلاح‌های خنثی بیان شده باشند یا به معیارهای ارزیابی بی‌طرفانه هرگز دست نخواهیم یافت. بنابراین، راهی برای تصمیم‌گیری درباره اینکه کدام نظریه را باید بپذیریم وجود نخواهد داشت.

نقطه ضعف اساسی در «نسبی‌گرایی مفهومی» آن است که فرض می‌کند ارزیابی عینی و نقادانه یک نظریه نیازمند آن است که همه مفاهیمی را که در اختیار داریم کنار بگذاریم. اما بحث مربوط به اکسیژن و فلورزیستون در شیمی، مثال نقض برای این دیدگاه به‌شمار می‌آید. [در تاریخ علم شیمی] هم طرفداران نظریه فلورزیستون و هم طرفداران نظریه وجود اکسیژن، افزایش وزن در فلزهای اکسید شده را مشکلی برای شیمی مبتنی بر پذیرش فلورزیستون به‌شمار می‌آوردند. هرچند هر یک از این دو گروه، روند اکسایش (oxidation) را به شیوه‌های مختلف توضیح می‌دادند. پس از چندی به دلیل مشکل فوق و دیگر دشواری‌های مفهومی، شیمی مبتنی بر فلورزیستون به تدریج حامیان خود را از دست داد و تضعیف شد و نهایتاً نظریه وجود اکسیژن به موفقیت دست یافت. اگرچه نمی‌توانیم یک شاکله مفهومی را مستقیماً با واقعیت تنظیم نماییم اما آنجا که تجربه و پیش‌بینی دچار تعارض می‌شوند یا در مواردی که برخی داده‌ها با نظریه سازگار نیستند این مجال وجود دارد که دیدگاه‌های خود را با «واقعیت» بیازماییم. هرچند این آزمون گاهی با خطا همراه باشد. اگرچه اینک تجربه‌گرایی در علم از اعتبار افتاده است اما این بدان معنا نیست که تجربه از «نقش معرفتی» برخوردار نباشد.

نتیجه‌گیری

هدف اصلی این مقاله تاکید بر گسترده‌ای از روایت‌های موجود در «نسبی‌گرایی شناختی» بود. اما در عین حال به دشواری‌هایی که هر یک از روایت‌های مختلف با آنها مواجه‌اند اشاره نمودیم. دیدیم یکی از بانفوذترین روایت‌ها یعنی نسبی‌گرایی در عقلانیت از فقدان استدلال برای گذار از

«تنوع معیارها» به «نسبیت عقلانیت به حسب معیارها» رنج می‌برد. «نسبی‌گرایی در صدق» به تناقض مبتلا است و پیامد «نسبی دانستن معرفت» نیز ابتلا به همین مشکل است. «نسبی دانستن واقعیت» با خطر سقوط به نوعی ایده‌آلیسم بی‌معنا و پوچ مواجه است. مشکل «نسبی‌گرایی مفهومی» آن است که نقش شواهد و قراین تجربی را کوچک جلوه می‌دهد. مخفی نیست که روایت‌های مختلف نسبی‌گرایی ممکن است [در ارتباط با افراد گوناگون]، موقعیت‌های متفاوتی داشته باشند مثلاً یک فرد می‌تواند از «نسبی‌گرایی در عقلانیت» جانبداری کند اما انواع دیگر «نسبی‌گرایی شناختی» را رد نماید یا فرد دیگری ممکن است «نسبی‌گرایی در صدق» را با «نسبی دانستن واقعیت» بیامیزد تا شاید برای گریز از اشکال تهافت در «نسبی‌گرایی در صدق» مفزوی بیابد. به نظر من، امروزه ترکیب خاصی از روایت‌های فوق بیش‌ترین مناسبت را یافته است. این ترکیب آمیزه‌ای است از «نسبی‌گرایی در عقلانیت» و نوعی «نسبی‌گرایی در صدق» که به‌طور محدود بر مبنای «قیاس‌ناپذیری» استوار است همراه با نوعی «نسبی‌گرایی مفهومی» که وجود واقعیت مستقل از ذهن را می‌پذیرد. اما برای این گروه از نسبی‌گرایان به مانند رقبای آنان [= پیروان روایت‌های دیگر] این مسئله مهم همچنان باقی می‌ماند که تغییر در باورهای عقلانی به چه میزان در معرض محدودیت‌های عینی (objective) قرار می‌گیرد.

پی‌نوشت‌ها

**. مشخصات اصل مقاله به قرار زیر است:

Sankey, Howard. 1993. Five Varieties of Cognitive Relativism. in: *Cogito* Vol 7. No 2. pp. 106-111.

**. cognitive relativism اگرچه می‌توان این اصطلاح را به نسبی‌گرایی معرفتی ترجمه نمود اما با توجه به سیاق بحث

و اینکه نویسنده، نسبی‌گرایی معرفتی (epistemological relativism) را از اقسام cognitive relativism بدشمار

می‌آورد معادل «نسبی‌گرایی شناختی» مناسب‌تر به نظر می‌رسد که با cognition (به معنای شناخت) هم‌ریشه

است. (مترجم)

منبع

Kuhn, Thomas S. 1970. *The Structure of Scientific Revolutions*, 2nd edn. Chicago: University of Chicago Press.